

آیا مصالحه مشروطه خواهان و محمدعلی شاه ممکن بود؟

اندیشه پویا، شماره ۴۰، دی و بهمن ۱۳۹۵

www.drmahmoudi.com

مقدمه

محمدعلی شاه قاجار (۱۳۰۴-۱۲۵۱) از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ خورشیدی در ایران به عنوان پادشاه حکومت کرد. در کارنامه او موافقت با جنبش مشروطه، مخالفت با آن تا حد براندازی، به توپ بستن مجلس شورای ملی، کشتار آزادی خواهان طرفدار مشروطه، ترور شاه، مصاف سرکردگان جنبش با وی تا فتح تهران، پناهنده شدن شاه به سفارت روسیه و ترک ایران از رهگذر فشارهای داخلی و خارجی به سوی روسیه، بازتاب یافته است. فاصله زمانی تاج گذاری محمدعلی میرزا تا فرار او از ایران حدود چهار سال بود. این دوره، به باور من سخت ترین، دردناک ترین و خسارت بارترین دوره تاریخ مشروطیت ایران را رقم زد؛ دوره ای که همه در آن آسیب دیدند و همه ضرر کردند: هم ملت و کشور ایران، هم سرکردگان و کوشندگان جنبش، هم مجلس شورای ملی و هم شاه و دربار.

پرسش بنیادین در برابر رخدادهای این چهار ساله آن است که: آیا مصالحه میان مردم و محمدعلی شاه از طریق مجلس شورای ملی و شخصیت های صاحب نفوذ سیاسی و مذهبی کاری ممکن بود، به گونه ای که شاه به جای براندازی مشروطه، دست کم در کنار جنبش مشروطه خواهی مردم ایران قرار گیرد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، لازم است به بازبینی و بازاندیشی در شخصیت محمدعلی میرزا در دوران کودکی و جوانی، تربیت مذهبی او، نقش روس ها در تربیت سیاسی او، حمایت او از مشروطه و عزم او در برانداختن آن، طرح ترور شاه، نقش رهبران دینی و تاثیرگذاری افکار عمومی به عنوان زمینه های لازم جهت درک و تبیین رفتار شاه بر اساس هرمنوتیک پرداخت. تذکار این نکته ضروری است که منابع کسب اطلاعات ما از تاریخ و از جمله این دوره زمانی، پژوهش های تاریخ نگاران، خاطرات و گزارش های شخصی فعالان سیاسی و اجتماعی است. این منابع نمی تواند از خطا، سهو، فراموشی و اغراض شخصی تهی باشد. بنابراین، متون تاریخی همواره بر پیشانی خود، قید نسبیت را به همراه دارد.

۱. شخصیت و تربیت شاه

محمدعلی میرزا فرزند مظفرالدین شاه در تبریز متولد شد. سه ساله بود که به تهران آورده شد و در سن دوازده سالگی پدرش او را به تبریز بازگردانید. نخستین منصب او سرکردگی فوج امیریه- قراول مخصوص ارک حکومتی تبریز- در سن هفده سالگی بود. آشکار است که دوره کودکی، نوجوانی و جوانی هر شخص، دوره فراگیری دانش، تجربه و مهارت است تا مایه‌ها و زمینه‌های لازم را برای نقش‌آفرینی دارا شود. گزارش ناظم الاسلام کرمانی در خصوص این دوره زندگی محمدعلی میرزا، روشنگر و عبرت آموز است. او در *تاریخ بیداری ایران* می‌نویسد: «چون در زمان استبداد هر فوجی و حکومتی به کسی می‌دادند برای نانِ خانه او بود، به این جهت هم و غم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و از مجالست اخیار و ابزار منصرف و از تحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، با ناکسان انیس، مردمان پست و شریر و اوباش و آلواد [سرکشان] را طرف وثوق و اعتماد خویش قرار داد، به کارهای زشت عادت شد، مثلاً از سربازی دو قران و سه قران می‌گرفت و او را از سر خدمت مرخصی خانه می‌کرد.» (ناظم الاسلام، ۱۴۵۷، بخش اول، ۲۷۴). ناظم الاسلام فهرست خود را در مورد محمدعلی میرزا اینگونه ادامه می‌دهد: گرفتن رشوه و تعارف، راهزنی با هدف چاپیدن اجناس و پول‌های مردم، تصفیه «اشخاص نجیب» از پیرامون خود و جذب اراذل و اوباش که در تحریص و ترغیب او به قتل و غارت نقش اساسی داشتند، تصرف املاک مردم و «رعیت بیچاره»، احتکار و انبار گندم و جو و فروختن آن به قیمت گران، گماشتن خبرچین (راپورتچی) و خفیه‌نویس در ایام ولیعهدی در تبریز، تا مردم نتوانند با دوست و آشنای خود از وضع رفتار و ظلم او و کسانش صحبت کنند (همان، ۲۷۶-۲۷۴). البته این فهرست هنوز کامل نیست. می‌توان با رجوع به منابع تاریخی، آن را کامل کرد. شخصیت و تربیت محمدعلی میرزا نشان می‌دهد که او فردی عامی، درس‌نخوانده، فاقد درک و شعور سیاسی و اجتماعی، بی‌بهره از پرورش مدنی و تهی از اخلاق و منش انسانی بوده است. بی‌تردید این دوره زندگی، نقش اساسی در کنش‌ها و واکنش‌های او هنگام رسیدن به پادشاهی داشته است.

محمدعلی شاه نمونه‌ای مثال‌زدنی از دین‌داری عوامانه بود. او به *قران* و امامان شیعه اظهار اعتقاد و ارادت می‌کرد، اما در عمل آیات *قران* و سنت امامان را با ارتکاب قتل و غارت و استبداد رای زیر پا می‌نهاد. به سحر و جادو، فالگیری، دعانویسی و طلسم باور داشت و تصمیم‌های سیاسی خود را بر مدار خرافات اتخاذ می‌کرد. او به جای اندیشیدن و رایزنی با اهل سیاست، انجام بسیاری از کارهای خود را به فال و استخاره محول می‌کرد. او تصمیم‌ها و موضع‌گیری‌های خود مانند عزل و نصب وزیران، سرکوب مخالفان و حتی تعیین ساعت مناسب برای ختنه فرزندان خود را بر اساس استخاره‌های فردی به اسم میرزا ابوطالب زنجانی- از علمای تهران و از

مخالفان سرسخت جنبش مشروطه- می‌گرفت (شیخ الاسلامی، ۱۳۸۵). محمدعلی شاه نسبت به امام حسین (ع) ابراز ارادت می‌کرد. به گزارش ناظم الاسلام کرمانی: «در روز عاشورا قمه و قداره به سر می‌زد و خون سرش را به روی و صورتش می‌مالید و در شب عاشورا هزار و یک عدد شمع در اطاقش روشن می‌کرد و شمع چهل منبر را روشن می‌کرد، اما احترام ماه محرم را منظور نداشت و در ایام عاشورا بود که تلگراف حمله به تبریز را مخابره کرد، و حکم داد که اهل تبریز را در حالتی که مشغول عزاداری بودند، قتل و اسیر و غارت نمایند. در روز عاشورا آنقدر خون از سر خود جاری می‌کرد که به حالت غش می‌افتاد، اما در شب چندان مسکرات و الکلیات می‌آشامید که مست و لایشر می‌شد. به اطفال آمرَد [پسر بدکار، مفعول] میل داشت، چنان که به زنان خوشگل مایل بود. زمانی که خبر به او دادند در تبریز رعیت از گرسنگی تلف می‌شوند و به واسطه محصوریت، علف می‌خورند و در اصفهان اقبال الدوله به مسجد توپ بسته است، به شکرانه خبر، آن روز را با یکی از فامیل خود که جوانی چهارده ساله بود، مشغول عیش و عشرت گردید. خود را ناموس پرست وانمود می‌کرد، در حالتی که با محارم خود همان رفتار را می‌نمود که با اجنبی روا می‌داشت.» (ناظم الاسلام، ۱۳۵۷ بخش اول، ۲۸۰).

رفتار محمدعلی شاه با روحانیان، دوگانه بود. با روحانیان طرفدار خود مهربان و خوش‌رفتار بود و در دربار به آنان مقام داده بود تا از این جماعت علیه روحانیان جانبدار مشروطه استفاده کند (شیخ الاسلامی، ۱۳۸۵). موضع مراجع مذهبی ایرانی طرفدار مشروطه که در نجف اقامت داشتند، به ویژه محمدکاظم خراسانی (آخوند خراسانی) جانبداری از عالمان مذهبی مشروطه‌خواه همانند سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی، و مخالفت با روحانیان معارض مشروطه بود که در راس آنان فضل‌الله نوری قرار داشت. محمدحسین غروی نائینی- که از مراجع دینی ایرانی مقیم نجف و جانبدار جنبش مشروطه بود، در رساله نامور تنبیه‌الامه و تنزیه‌الملله، زیر عنوان «استبداد دینی»، به تفصیل به نقد افکار و عملکرد فضل‌الله نوری پرداخت و «شعبه استبداد دینی» را مَقوم استبداد داخلی و استعمار خارجی دانست (محمودی، ۱۳۹۴، ۱۴۳-۹۳). پیدا است که رفتار مذهبی محمدعلی‌شاه، نمایانگر باورهای عامیانه و خرافی او با تظاهر به اعتقاد به اسلام و ولایت بود. هنگامی که فردی از نظر ذهنی بی‌مایه و تهی باشد، مذهب‌گرایی او نیز بی‌پایه و بی‌مغز خواهد بود و حداکثر به تظاهر و خودنمایی مذهبی در جهت فریب دادن توده‌ها فروکاسته می‌شود.

براساس گزارش سیداحمد کسروی در تاریخ مشروطه/ ایران، محمدعلی‌شاه، پیش از رسیدن به شاهی و پس از آن، دست‌پرورده و متکی به حمایت روس‌ها بوده است. او از آموزگار خود، سرگی مارکوویچ شابشال (ملقب به ادیب‌السلطان) زبان و فرهنگ روسی را آموخت. شابشال فقط آموزگار محمدعلی‌شاه نبود، بلکه به عنوان مربی، تاثیر زیادی بر منش و رویکردهای وی نهاد، نفوذ فراوانی بر او داشت و سرانجام او را علاقه‌مند و شیفته

روسیه گردانید. در جنبش مشروطه‌خواهی، مردم تصویری از محمدعلی‌میرزا با لباس قزاقی یافتند که موجب رنجش آنان به ویژه سرگردگان مشروطه گردید.

پرورش روسی محمدعلی‌شاه – که البته بسیار سطحی و فاقد محتوای فرهنگی و سیاسی بود و به ظواهر، اطوار و خلق و خوی قزاقی فروکاسته شده بود – بن‌مایه‌ی مشی شبه‌سیاسی او به عنوان شاه تحت امر روس‌ها گردید. از این رو، مایه‌ی شگفتی نیست که شاه به فرماندهی لیاخوف مجلس شورای ملی را به توپ ببندد، به سفارت روس پناهنده شود و سرانجام در روسیه به عنوان شاه مخلوع فراری ایران، تحت حمایت روس‌ها قرار گیرد.

۲. تعامل شاه و مشروطه‌خواهان

روابط نزدیک محمدعلی‌شاه با مشروطه‌خواهان پیش از رسیدن به سلطنت، از نظر سیاسی چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ گزارش کسروی از ترس محمدعلی‌میرزا از احتمال نزدیکی مشروطه‌خواهان به عمویش ظل‌السلطان، فرزند ناصرالدین‌شاه، و حاکم مقتدر اصفهان، و برکشیدن او به مقام سلطنت از سوی سرکردگان مشروطه، پرده برمی‌دارد.

طرح قتل محمدعلی‌شاه در هنگامه اوج همکاری وی با مشروطه‌خواهان اتفاق افتاد. در اسفندماه ۱۲۸۶، پیش از ظهر جمعه، نمایندگان مجلس شورای ملی با شاه دیدار و گفت‌وگو کرده بودند. بعد از ظهر همان روز ترور شاه رخ داد. شاه برای گردش به دوشان تپه می‌رفت که ناگهان در راه با پرتاپ دو نارنجک به سوی کالسکه شاهی به او سوء قصد شد. شماری از افراد کشته و زخمی شدند، اما شاه از خطر رهایی یافت. به گزارش کسروی: «نقشه این کار را حیدر عمواغلی کشید و بمب را نیز او ساخته بود.» (کسروی، ۱۳۵۷) اشخاص دیگری نیز در جریان این ترور بوده‌اند. به گزارش یحیی دولت‌آبادی: «ساعتی پیش از این واقعه، نگارنده در منزل خود با یکی از ناطقین تندرو ملت نشسته، شخص مزبور می‌گوید احتمال می‌رود صدایی بلند شود، و پس از وقوع واقعه معلوم می‌شود او هم از توطئه مسبوق بوده است.» (دولت‌آبادی)، اگر گزارش کسروی را بپذیریم که حیدر عمواغلی نقش اصلی را در طراحی و آماده سازی این ترور داشته است، چند پرسش رخ می‌نماید: آیا طرح ترور و ساختن بمب، تصمیم شخصی و یا تشکیلاتی حیدر عمواغلی بوده است، یا او از جایی دیگر و به هدایت فرد یا افرادی دیگر، دست به این کار زده است؟ آیا در این کار پای روس‌ها در میان نبوده است؟ چه دلایل و علت‌هایی ممکن است سبب ساز طراحی و اجرای ترور شده باشد؟

پاسخ به پرسش‌های یاد شده هر چه باشد (که کار پژوهشگران تاریخ معاصر ایران است)، یک چیز مسلم و قطعی است و آن این‌که طرح و اجرای ترور با هدف به قتل رساندن شاه، روندی مملو از بدگمانی، گسست،

خشونت، کودتا، آدم‌کشی و بحران سیاسی را برای ایران و ایرانیان پدید آورد. واضح و مبرهن است که این طرح شیطانی یک اشتباه بزرگ در تاریخ معاصر ایران بوده است؛ زیرا از سویی ترور در ذات خود عملی شریانه، ضد انسانی و ضد اخلاقی است و رفتاری به غایت شرم آور و پیشا-مدنی است. از سوی دیگر، طراحی و اجرای این ترور، رشته‌های ملایمت و مسالمت‌محتمل میان شاه، مجلس، کوشندگان مشروطه خواهی و مردم را از هم گسست و تخم نفرت را در زمین بدگمانی افشاند و محصول زهرآگین آن کشتار نخبگان و پیشتازان جنبش مشروطه، همانند جهانگیرخان صوراسرافیل، سیدمحمدرضا مساوات، ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ اصفهانی، بهاء‌الواعظین و میرزا داوودخان بود.

فراموش نکنیم که شاه به هر دلیل و علت، در برابر مشروطه خواهان، گره از اخم خودخواهی و خودمحوری گشوده بود و احتمالاً تصمیم گرفته بود که شاه بدی برای ایران نباشد و با بزرگان تهران و نجف مجالست و مکاتبت کند. محمدعلی‌شاه پیش از این سوءقصد، با فرستادن تلگرافی به علمای نجف، اعلام کرده بود که مشروطه خواه است. علمای نجف در پاسخ به شاه، از مساعدت وی نسبت به جنبش مشروطه تشکر می‌کنند. شاه یک روز پیش از اجرای طرح ترور، طی دست‌خطی که به مجلس فرستاد، از نمایندگانه قدردانی و اعلام کرد که روز افتتاح مجلس رسماً در عمارت جدید حضور می‌یابد. وقتی دست‌خط شاه قرائت شد، ناگهان نمایندگان مجلس یک‌صدا فریاد «زنده باد اعلیحضرت» برآوردند و هیاتی برای تشکر به حضور شاه گسیل کردند که سیدحسن تقی‌زاده و امام جمعه خویی در میان آن‌ها بودند. گفت‌وگوهای این هیات و شاه، دوستانه و توأم با مهربانی شاه بوده است.

پس از سوءقصد، شاه خواهان شناسانی و مجازات عوامل ترور می‌شود، اما اقدامی جدی صورت نمی‌گیرد تا این‌که شاه نامه‌ای گلایه‌آمیز به مجلس شورای ملی می‌فرستد. بدین سان، بهار مسالمت و تفاهم به خزان بدگمانی نسبت به مشروطه خواهان انجامید و شاه تا آن هنگام که به باغشاه رفت و مجلس به توپ بسته شد، از کاخ سلطنتی بیرون نیامد. بدین سان، مرتکبان ترور شاه مشخص نشدند. مسکوت گذاشتن پیگرد قضایی آمران و عاملان ترور محمد علی شاه، نشان از قانون‌گریزی، نقض بی‌طرفی، رفتار ضد اخلاقی و صحنه نهادن به اعمال خشونت از سوی مشروطه خواهان دارد.

فضای سیاسی و اجتماعی دوران سلطنت محمدعلی شاه، فضای قیام و انقلاب و سرشار از هیجان، غلیان احساسات و تندروی بود. اکثر طرف‌های منازعه با داد و فریاد و خشم و خروش با یکدیگر حرف می‌زدند. شاه در اعلانی با عنوان «راه نجات و امیدواری ملت»-که «در نمره ۴۶ سال دویم یومیه حبل‌المتین درج شده است»-نوشت: «دولت ایران، بطوری که دست‌خط فرموده و به عموم دول اعلام فرموده‌ایم، مشروطه و در عداد دول «کنسی توسیون» [Constitutionalism] محسوب است. وکلا و مجلس شورای ملی در کمال امنیت و قدرت به تکلیفی که از برای آن‌ها مقرر است عمل خواهند کرد. ما هم جداً در اجرای دست‌خط و مرحمت

سابقه خودمان جاهد و ساعی؛ تجار و کسبه و رعایا عموماً در امان و به کار خود مشغول، مفسدین بی هیچ قبول وساطتی مخدول و منکوب؛ هر کسی از حدود خود تجاوز نماید، مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد شد. البته ملت نجیب ایران و فرزندان عزیز من این اقدام حیات بخش شاهانه را شایسته هر گونه تشکر دانسته مقاصد حسنه ما را در نظر داشته و به هیچ وجه از همراهی فروگذار نخواهند نمود.» (ناظم الاسلام، ۱۳۵۷، بخش دوم، ۱۴۰-۱۳۹).

در جواب اعلان شاه، اعلاناتی منتشر شد و به دست مردم افتاد. نخستین اعلان که با عنوان «زبان حال ایران به آدمیان دنیا» همراه بود، با این جمله آغاز شد: «کیست نداند که ملت نجیب قدیم ایران بعد از آنکه قرن‌ها دچار استبداد بود، در این وقت که می‌خواهد بنای سعادت و استقلال خود را بر بنیان خلل‌ناپذیر بگذارد، به واسطه نامساعدتی شاه با اساس مشروطیت، گرفتار چه مشکلاتی شده و به چه محذورات مبتلا گشته.» در ادامه این اعلان، از کمال نجابت و اصالت مردم در تحمل ناملایمات سخن رفته و بر اهتمام مجلس در تحکیم روابط با شاه تأکید شده و «از مخالفت‌های پی‌درپی شاه با قانون اساسی و نقض عهد‌ها که از شاه بروز کرده»، شکوه شده است. در پایان این اعلان، با آوردن فهرستی از موارد متعدد نقض قانون اساسی مشروطه، اخطار شده است که: «البته عقلای عالم اجازه نمی‌دهند که اگر این اقدامات ناشایسته منجر به نقص و خللی در اساس استقلال مملکت، یا تزلزلی در ارکان مشروطیت حاصل گردد، باز این ملت در مقام حفظ استقلال خود، اقدامات کامله نکنند، و نگذارد حقی از حقوق مشروعه خود پایمال گردد و البته به وظیفه خود ناچار در این هنگام رفتار خواهند کرد.» (همان، ۱۴۲-۱۴۱).

پیدا است که در هر دو اعلان، توازن در موضع‌گیری معتدل همراه با اخطار صریح رعایت شده است. ادبیات نامه دوم به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده یا نویسندگان آن، درس‌آموخته و فهیم بوده و اعلان خود را با نثری فصیح و پخته به رشته تحریر درآورده‌اند. در عین حال این دو مکتوب، اعلام مواضع است و نشانی از «گفت‌وگو» در آن به چشم نمی‌خورد؛ گفت‌وگویی سازنده و تفاهم‌آمیز که بتواند به مذاکره و مصالحه میان شاه و سرکردگان مشروطه بینجامد و موجبات وحدت ملی و مشارکت همگان را در راه تحقق حکومت قانون فراهم سازد.

در وضعیت متلاطمی که بر ایران می‌گذشت و گسست میان ملت و شاه به اوج خود می‌رسید، شاه قسم‌نامه‌ای پشت قران به خط خود نوشت و مهر کرد و به مجلس فرستاد. در این قسم‌نامه، شاه از سوءظنی که برای ملت حاصل شده که او «در مقام نقض عهد و مخالفت با قانون اساسی است»، سخن می‌گوید و برای رفع این سوءظن و اطمینان مردم، به کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کند که اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیتاً در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچ وجه غفلت نکند و مخالفان مشروطه را به مجازات سخت برساند (همان، ۱۴۳).

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که شماری از رهبران مشروطه در راه گشودن باب مذاکره و مصالحه می‌کوشیده‌اند، اما میان آنان اتفاق نظر نبوده و تلاش سیاسی آنان در فضای طوفانی و غبارآلوده کوچه و بازار سترون گشته و مشی خردمندانه آنان به بن‌بست رسیده است. سیدعبدالله بهبهانی در خطابه‌ای از اصلاح سخن گفته و این‌که: «در مقام اصلاح می‌باشیم و عملاً قریب اصلاح خواهیم نمود.» مردم در جواب او «فریاد کردند که هرگز ما اصلاح نخواهیم نمود و جز عزل و انفصال این شاه، دیگر علاج و چاره نمی‌باشد. [...] گفت‌وگو زیاد شد. جناب آقای [سیدمحمد] طباطبایی فرمود: ما اینجا برای اصلاح کار شما آمده‌ایم. هرگاه اصلاح شد، فیهما و الا ما هم می‌آییم نزد شما می‌نشینیم. مردم خوشحال شده و دعا کردند [...] تلگرافاتی که از فارس و سایر بلدان رسید، بسیار است که مضمون همه اظهار همراهی از ملت و مخالفت با شاه بود...» (همان).

ارزیابی انتقادی: آیا مصالحه با شاه ممکن بود؟

در پرداختن به موضوع بنیادین امکان مصالحه میان مردم و محمدعلی شاه، برداشت صاحب این قلم آن است که این مصالحه کاری ممکن، اما بسیار سخت بود. دلایل این مدعا بطور فشرده به شرح زیر است:

۱. دشواری تعامل با شاه

چنان‌که گذشت، شاه فردی دانش‌نیاموخته، تربیت‌نشده و ناوارد به سیاست‌ورزی بود. او در تبریز نشو و نما کرده بود و حتی در این شهر با دانشمندان، خردمندان و سیاست‌پیشگان رابطه برقرار نکرده بود تا از آنان دانش و تدبیر بیاموزد، کسب تجربه کند و برای سلطنت بر ایران تربیت و آماده شود. در برابر، او در کار جمع‌آوری پول و ثروت، غارت و کشتار بود. او در استبداد زیسته بود و به آن خو گرفته بود و خود را که یک فرد عامی بی‌سیاست بود- پادشاه ایران می‌دانست و رای شخصی خود را فارغ از درک نیاز به رایزنی و مشورت، بر مردم ایران اعمال می‌کرد. در هر نقطه از جهان، همکنشی با چنین اشخاصی، کاری است توان‌فرسا و طاقت‌سوز و فرجام آن اغلب به ناکامی می‌انجامد.

۲. دشواری دوران گذار

درک این واقعیت اهمیت دارد که سال‌های پادشاهی محمدعلی شاه، بخش مهمی از سال‌های دوران گذار از پادشاهی استبدادی قاجار به نظام مشروطه سلطنتی بود. در وضعیت انقلاب و هرج‌ومرج، یک کشور به

سیاستمداران دوران بحران نیاز دارد. پس از مشروطه، شخصیت‌های کلیدی که می‌توان آنان را سیاستمداران دوران بحران نامید، عبارت‌اند از محمدعلی فروغی، احمد قوام (قوام السلطنه)، و محمد مصدق. محمدعلی شاه نه سیاست می‌دانست و نه چیزی از تدبیر و مدیریت در وضعیت بحرانی در چنته داشت. بر این اساس، کسی به پادشاهی رسیده بود که کم‌ترین شایستگی برای مدیریت بحران در شرایط پیچیده آن روز ایران را نداشت. افتادن او در دام روس‌ها در جهت استبداد، خودکامگی و خشونت‌ورزی و همچنین رفتار غیرمسئولانه در برابر ملت و کشور نیز مزید بر علت شده بود.

۳. چیرگی افراطی‌گری

تندروی و افراطی‌گری، زمینه‌ساز سوءاستفاده، ابهام، نفرت، دشمنی و اعمال خشونت در جامعه است. ایران در دوران محمدعلی‌شاه در شور و هیجان، کوتاه‌بینی، ساده‌اندیشی و جزمیت فرورفته بود. هر شخص یا دسته و گروهی که شعارهای تندتر سر می‌داد و کم‌تر از شعور خود مایه می‌گذاشت، در به خدمت گرفتن اوپاش، ماجراجویی و تخریب سیاست ورزی خردمندانه دست بالا را داشت. سرکردگان جنبش مشروطه‌خواهی می‌بایست چنین شاهی را با درایت و تدبیر «مدیریت» کنند و آرام آرام به او راه و رسم مدنیت و سیاست‌ورزی بیاموزند؛ همان‌گونه که محمدعلی فروغی با بهره جستن از ظرفیت‌های فوق‌العاده سیاسی و نوآوری‌های مثال‌زدنی خود، می‌کوشید رضاشاه را با مدارا و تدبیر تربیت کند و تا حد امکان او را از ذهنیت‌های بدوی که زاییده خودرایی و حماقت است، به فهم و ژرفای سیاستمداری نزدیک سازد. خطابه تاجگذاری رضا شاه که به قلم فروغی نوشته شد و توسط او در مراسم تاجگذاری قرائت گردید، یکی از نمونه‌های تلاش مدبرانه سیاست‌پیشه‌ای دانشمند، خردورز و با تدبیر در راه بردن شاه در میدان سیاست و اداره کشور بود (محمودی، ۱۷۴، ۱۳۹۴-۱۴۵). طرح ترور محمدعلی‌شاه، فارغ از این که چه شخص، حزب و دولتی پشت آن بوده، بزرگ‌ترین خیانت و کثیف‌ترین اقدام خلاف قانون و اخلاق در سپیده دم برآمدن جنبش مشروطه‌خواهی بود. این طرح خائنانه، راه مذاکره و مصالحه سازنده میان شاه و ملت را سد کرد، کشور را به آشوب کشاند، نخستین کودتا در تاریخ ایران را رقم زد، حرمت مجلس شورای ملی را شکست و شاه را به خونریزی، قساوت و فرار از ایران و پناه بردن به حکومتی واداشت که گستاخانه و تجاوزکارانه، نیمه شمالی ایران را زیر پای نظامیان خود لگدکوب کرد.

۴. فراهم نبودن امکان مذاکره و مصالحه

هنگامی که جنبشی درمی‌گیرد که تا آن مایه قدرتمند است که می‌تواند پهنه سرزمین وسیعی مانند ایران را به سرعت درنوردد، زمینه‌های لازم برای محاسبه‌های نادرست در برآورد اغراق‌آمیز قدرت جنبش و کوچک شمردن اشخاص و نهادهای مخالف، فراهم می‌شود. در این وضعیت، خیال‌پردازی، رویازدگی، خوش‌بینی مفرط، جزمیت، غرور، بلندپروازی و گسست از واقع‌گرایی، رهبران جنبش را به انحراف و ناکامی می‌کشاند. بحران سیاسی فراگیر در دوره چهارساله سلطنت محمدعلی‌شاه از فقدان دو عامل اساسی رنج می‌برد: یکی، عدم درک بسیاری از کوشندگان و توده در تفکیک میان دو صحنه کوچک و خیابان از سویی، و صحنه مذاکره و مصالحه با پادشاه از سوی دیگر بود. دوم، نبود سیاست‌مداران پرنفوذ، زیرک و دوراندیشی که بتوانند بحران عمیق سیاسی و اجتماعی آن دوران را مدیریت کنند. آنان نمی‌دانستند که عرصه مبارزه مردمی باید تا آنجا بالا بگیرد که به عنوان پشتوانه نیرومند ملی، در مذاکرات نمایندگان مجلس و دیگر سرکردگان به کار آید. آنان درک نمی‌کردند که فریادزدن و شعاردادن در خیابان‌ها یک کار است و تاثیر خود را می‌گذارد، و مذاکره و مصالحه کاری دیگر است که باید آن را به نخبگان سیاسی و نهادهای در کار آنان دخالت بی‌جا نکرد و تدابیر سازنده آنان را به لوژ، عوام‌گرایی مغرضانه و ساده لوحانه نیالود. سیدمحمد طباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی به مردم می‌گفتند در مقام اصلاح کار ملک و ملت هستیم. در برابر، توده‌ها فریاد می‌کشیدند که ما هرگز اصلاح نمی‌خواهیم و شاه باید از سلطنت خلع شود. سرانجام، خون این جراحی نابه‌جا فوران کرد و به صورت مشروطه خواهان و استبدادگران شتک زد.

فرجام سخن این‌که سیاست میدان مذاکره و مصالحه است. سیاست فارغ از مذاکره، مصالحه و میانجی‌گری، اصلاً سیاست نیست؛ بلکه ماجراجویی؛ خام‌اندیشی و درافکندن کشور و ملت در هاویه‌سوزان خشونت‌ورزی و ضایع کردن وقت و توش و توان ملت است. کار سیاست را می‌باید به اهل دانش، تدبیر و تجربه و نهادهای اجازه نداد افراد عامی و نادان - که معمولاً با شعارهای تحریک‌آمیز و مهیج، توده عوام را بر اهل سیاست و درایت می‌شورند - میدان دار سیاسی کاری و تصمیم‌گیری خودسرانه شوند. مصالحه بهترین گزینه در تعامل با محمدعلی‌شاه بود، زیرا در سیاست‌ورزی، با درک امکانات و محدودیت‌ها، کانون همه تلاش‌ها رسیدن به توافقی است که هر دو طرف مذاکره را تا حد امکان راضی کند. البته - چنان که گذشت - مذاکره و مصالحه با محمدعلی‌شاه بسیار دشوار بود، اما کسی که با سیاست آشنا است، نمی‌تواند «امکان» چنین مصالحه‌ای را از اساس رد کند. متأسفانه این امکان در آن روزگار آزموده نشد، یعنی کوشش‌های به سامان و فشرده‌ای صورت نگرفت که به ایجاد تعادل میان نیروهای سیاسی و همبستگی میان شاه و ملت در سایه مدارا، آشتی و صلح بینجامد. در نگاهی کلان، آنچه به دو طرف فرمان می‌داد خرد سیاسی نبود، بلکه افزون‌خواهی بی‌پایه و غیرواقعی بود: از سویی، سرکردگان مشروطه، نابه‌جا و نابهنگام، می‌خواستند کشور را دربست به اختیار خود

بگیرند؛ از سوی دیگر، شاه با خام‌اندیشی گمان می‌کرد که با سرکوب آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان، می‌تواند ملت ایران را خاموش سازد، مشروطیت را دفن کند و کشور را به نام خود مصادره نماید.

کتابنامه

شیخ الاسلامی، جواد، «پایان کار محمدعلی شاه قاجار»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شهریور و مهر ۱۳۸۵.

کسروی، سید احمد، *تاریخ انقلاب مشروطه ایران*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.

محمودی، سید علی، *نواندیشان ایرانی، نقد اندیشه های چالش برانگیز و تاثیر گذار در ایران معاصر*، چاپ سوم، تهران، نشر نی، ۱۳۹۴.

ناظم الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، (بخش [جلد] اول و دوم)، ۱۳۵۷.